تاریخ معاصر ایران

مار خفته

آرش بهداد

سرنوشت میرزا تقی‌خان امیرکبیر را در شماره گذشته تا روز ۲۷ محرم ۱۲۶۸ه. ق. و تبعید او به کاشان دنبال کردیم. امیر یک روز پس از خلع از تمامی مناصب و القاب، به همراه همسرش شاهزاده‌خانم (عزت‌الدوله)، مادرش، یک پسر و دو دختر کوچکش راهی تبعیدگاه کاشان شد. ناصرالدین شاه شخصاً دستوراتی دقیق برای ماموران همراه او صادر کرد که نشان می‌داد اصرار دارد حرمت صدراعظم سابق و خواهرش حفظ شود اما در عین حال به شدت از گریختن او (و احتمال پناهنده شدنش به روس‌ها) می‌ترسد. متن این فرمان که در مجموعه اسناد بیوتات سلطنتی باقی مانده و فریدون آدمیت آن را در کتابش نقل کرده خواندنی است.

■ حکم

«حکم محکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه است که تخلف نورزند در باب محافظت نواب علیه شاهزاده خانم و میرزا تقی‌خان و میرزا احمدخان (امیرزاده) و والده میرزا تقی‌خان: همه اوقات مستحفظین با ادب و احترام حرکت کنند. هرگاه احدی از اینها فرار نماید مستحفظین را سیاست بلیغ خواهند فرمود. باید قراولان ابداً داخل اندرون میان اعیان نشوند و از پشت بام‌ها نگاه به طرف اندرون نکنند و اما هر چه دقت دارند در محافظت بکنند جایز است، الا داخل اندرون نشوند. و در بین راه هرگاه مکانی باشد که کالسکه عبور نکند، مضایقه نیست یک اسب کم‌دوی آرام با یراق طلا و زین‌وبرگ خوب بدون تپانچه و شمشیر و آلات حرب سوار بشوند. هرگاه طبیبی لازم باشد برای معالجه، هرکدام را خودشان بخواهند حاضر سازند. و چنانچه میلشان به تفرج باشد پیاده مرخص هستند میان باغ یا صحرا، تفنگدار قراول سرباز یوزباشی‌ها در کمال احترام همراه باشند و همچنین هر وقت میل نمودند از این قرار رفتار دارند.

بعد از ورود به کاشان از بابت خدمتکار و نوکر از قبیل پیشخدمت و فراش و صندوقدار و ناظر و قهوه‌چی و آبدار و ساربان و قاطرچی، از این بابت سان داده به همه جهات زیاده از صدنفر نباشند. هرگاه خدای نخواسته ناخوشی عام مثل وبا و غیره اتفاق افتاد، روسای مستحفظین اخبار را خود به عرض رسانده هر چه حکم شود از آن قرار رفتار شود. پس از ورود در کاشان از جمیع عمله‌جات و خدمتگزاران که سان دیدند التزام بگیرند که هرگاه با احدی از آحاد کاغذی یا سفارشی یا پیغامی از جانب شاهزاده و میرزا تقی‌خان ببرند، مورد مواخذه دیوان اعلی باشند و مأذون می‌باشند که آن شخص را حبس نمایند. حمام هر اوقات بخواهند بروند، میان باغ فین حمام هست، با اطلاع حضرات یوزباشی‌ها و قراول بروند. و باید سرکار نواب علیه شاهزاده و میرزا تقی‌خان و میرزا احمدخان به احدی کاغذی ننویسند، به جز اینکه هرگاه مطلبی داشته باشند به خدمت جناب صدراعظم بنویسند، یوزباشیان به توسط چاپار روانه دارند. والا نباید به احدی کاغذ بنویسند. [مستحفظان،] نوکر و خدمتکار را برای شهر رفتن ابداً ممانعت ننمایند. اما شب‌ها از نوکرها نباید متفرق باشند و [باید] به منزل خودشان باشند و ابداً در اندرون و متصل به اندرون نوکرها شب‌ها نباشند الا خواجه‌ها و خانه‌شاگردها که شب‌ها به جهت خدمت باشند. مجدداً التزام از نوکرها بگیرند که در راه هستند و به اتفاق می‌روند مثل نوکر متوقف کاشان حرکت نمایند، اسباب اسلحه نباید احدی از نوکرها در بین راه و توقف کاشان در دست داشته باشند. آنچه اسلحه دارند کلاً باز نمایند. آنچه اسب سواری مدد (قوی) داشته باشند باید در جل نمد یدک مهتر باشد، نه خودشان و نه نوکرهاشان سوار شوند.» (نقل شده در «امیرکبیر و ایران» فریدون آدمیت)

■ فین

میرزا تقی‌خان و همراهانش روز ۸ صفر ۱۲۶۸ه. ق. وارد قصر فین کاشان شدند. این قصر باشکوه قدیمی در دوران صفویه روی ویرانه‌های عمارت‌های مغولی بنا شد. شاه‌صفی در این کاخ تاجگذاری کرد و شاه‌عباس بنای کلاه‌فرنگی را در آن ساخت. در دوران فتحعلی‌شاه نیز به عنوان کاخ ییلاقی از آن استفاده می‌شد. از ظواهر امر چنان به نظر می‌رسید که دیگر خطری عاجل امیر معزول را تهدید نمی‌کند. اقامتگاهش زیبا و آبرومند بود. نزدیک‌ترین کسانش همراهش بودند. دستورات شاه نیز شرایطی محترمانه برای آنها ایجاد می‌کرد. شاه حتی ظرافت‌هایی را در نظر گرفته بود که بدگمانی را به حداقل می‌رساند. مثلاً امیر و خانواده‌اش را در انتخاب طبیب آزاد گذاشته بود.

اما امیر و همسرش به خوبی می‌دانستند که خطر مانند ماری خفته هر لحظه در کمین آنها است. صدراعظم جدید (میرزا آقاخان نوری)، مادر شاه (مهدعلیا) و درباریانی که مقدمات بدگمانی شاه به امیر و تمهیدات عزل او را فراهم کرده بودند، نمی‌توانستند با زنده بودن امیر احساس راحتی کنند. شاه، جوان و کم‌تجربه بود و در رویارویی با مشکلات تازه دستپاچه می‌شد. نوری نیز توانایی و تمایلی به حفظ نظم گذشته نداشت، بنابراین بنیان کارها هر روز سست‌تر می‌شد و جای خالی امیر بر کرسی صدارت هویداتر. هر آن ممکن بود شاه تصمیم خود را عوض کند و میرزا تقی‌خان را به جای خود باز گرداند. اگر او باز می‌گشت، دشمنانش خود را در معرض خشم و انتقام می‌یافتند. بنابراین از نگاه آنها این ماجرا می‌بایست با مرگ امیر پایان یابد. دستگاه توطئه در کار بود و زندگی امیر به پایان شوم خود نزدیک می‌شد.

مکاتبات تاریخی شاه اسماعیل

دقایق دیپلماتیک

نسیم خلیلی

در آن سال‌های نسبتاً دور که مقالاتی از یک مورخ نواندیش به نام عبدالحسین نوایی در مجلات اطلاعات ماهیانه و یادگار، درباره لزوم و ضرورت مطالعات سندشناسی تاریخی، چاپ می‌شد، هنوز کسی به درستی و شایستگی تام، به عمق اهمیت این تفکر نواندیشانه محققانه و تاثیر شگرفش بر گستره‌ای به نام تاریخ پی نبرده بود. باید زمان می‌گذشت تا محققان این عرصه، به باورنواندیشانه پالایش تاریخ از روزنه سندخوانی و سندشناسی پی ببرند؛ دکتر نوایی خود در این زمینه می‌نویسد: «اندیشه جمع‌آوری مدارک و اسناد مکتوب تاریخی از دیرباز مرا به خود مشغول می‌داشت و به سابقه همین شور و شوق، از بیست و اندی سال پیش بدین کار همت گماشتم و نخستین قدم من در این راه انتشار مقالاتی بود در مجلات اطلاعات ماهیانه و یادگار براساس نامه‌های تاریخی به منظور نشان دادن ارزش تاریخی آن اسناد.» (رک شاه اسماعیل صفوی ـ مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی ـ به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی ـ انتشارات ارغوان ـ چاپ دوم – تهران – ۱۳۶۸ ـ ص ۹) این گفتاری است از محققی که سالیان درازی از عمر خود را در راه پر ارزش تدوین و بررسی اسناد و متون منحصر به فرد تاریخی گذرانده است.

دکتر نوایی در سال ۱۳۰۲ متولد شد و بعدها موفق شد با طی مراتبی، در رشته ادبیات به اخذ درجه دکترا نایل شود. او ۶۲ سال در زمینه‌های تاریخی در عرصه کتاب و مطبوعات، به نویسندگی و تحقیق پرداخت و موفق شد آثاری تالیف کند چنان نوآورانه و برجسته که جوایز کتاب سال را پی در پی از آن خود کردند.

نخستین کتاب دکتر نوایی در سال ۱۳۲۴ به چاپ رسید و مهمترین آثارش، تاریخ ایران و جهان، کریم‌خان زند، فتنه باب، فتح تهران در دولت‌های ایران از مشروطه تا اولتیماتوم و نیز تصحیح آثاری چون احسن‌التواریخ حسن روملو، حدیقه‌الشعرا، مرآت‌البلدان و تاریخ گزیده بوده است. اما آنچه به او برجستگی و امتیاز ویژه‌ای می‌بخشید، تلاشش در عرصه خطیر سندشناسی بود. یعنی همان چیزی که در حوزه دانش تاریخ، به مثابه حلقه مفقوده‌ای بود که جست‌وجویش از ضرورت‌ها بوده و هست.

■ حلقه مفقوده‌ای به نام اسناد تاریخی

گاهی لابه‌لای انبوهه کتاب‌های تاریخی بازمانده از دیرینگی زمان، جست‌وجوی کتابی که آبستن واقعیت است، به جست‌وجوی کیمیا می‌ماند یا کند و کاوی ممتد در دل خستگی بی‌پاسخ زمانه‌ای رها شده در باد و نفرین و فراموشی؛ جست‌وجویی که در پی گوهری ناب و نایاب مردد می‌ماند.

کند و کاو در دل تاریخ و مرده‌ریگش شاید نیازمند نگاهی عمیق‌تر به اندک بازمانده‌هایی باشد که اغلب از دخل و تصرف مورخان مصون نمانده‌اند. آنچه به نام منابع مکتوب تاریخی به دست ما رسیده است، اغلب تندیس‌هایی است به دروغ و گزافه تراش خورده و فریبنده و غیرقابل اعتماد؛ هنر مورخ امروزی شاید کشف پرتوهایی از واقعیت باشد از پس معمایی به نام تاریخ و در پیچاپیچ این تکاپو، منابع اصیل‌تری همچون نامه‌ها و اسناد و سنگ نبشته‌ها و مهرها و کاشیکاری‌ها و سکه‌ها، بیشتر به کار محقق خواهد آمد. به تعبیر رساتر، جمع‌آوری و تدوین اسناد و به ویژه مکاتبات تاریخی بازمانده از چهره‌های نامدار تاریخ، می‌تواند گام بلند و موثری برای دستیابی به همین هدف خطیر باشد. آنچه در دل این مکاتبات و فرمان‌ها نهفته است، قصد و نیت واقعی نگارندگان خود را برملا خواهد کرد و مجوزی خواهد بود برای بررسی سنجیده‌تر آنچه از دل کتاب‌ها و منابع دست خورده به دست آمده است. امروزه باور رد نظریات ولو محکم نهفته در کتاب‌های تاریخی، به باوری همه‌گیر و پذیرفتنی تبدیل شده است. توانایی نقد و سنجش هر دیدگاهی از نظر تاریخی، می‌تواند واگویه‌ها و واقعیت‌ها را از هم جدا کند و پرده از روی ابهام‌ها بردارد. لزوم تجدید نظر در تاریخ و برداشت‌های دگم‌اندیشانه تاریخی از همین جا ریشه می‌گیرد؛ اینجاست که قهرمان‌زدگی‌ها از صفحه خط خورده تاریخ زدوده می‌شود و آنچه بیشتر نه به عنوان یافته‌های علمی تاریخی که به منزله وحی منزل در ذهن و جان مورخان جا افتاده بودند، تبدیل به نظریاتی متزلزل خواهند شد که نیازمند بازنگری و موشکافی‌اند؛ وقتی می‌خواهی از هر آنچه به تاریخ دوخته شده است، کنده شوی و به واقعیتی ناب دست یابی، آنجاست که باید تردید کنی و بیندیشی و رها شوی.

واقعیت این است که آفت دخل و تصرف و حب و بغض در تاریخ نگاری، به دوره خاصی منحصر نمی‌شود و بختک شومی است که بر گستره تاریخ سایه افکنده است: «آنچه از منابع یونانی و سریانی و رومی و اروپایی در زمینه تاریخ ایران پیش از اسلام و آنچه از منابع عربی و ترکی و اروپایی درباره تاریخ بعد از اسلام نوشته شده پر است از اغراض سیاسی و اجتماعی و مذهبی و آنچه ایرانیان خود در این زمینه پرداخته‌اند پر است از افسانه‌ها و قصه‌پردازی‌ها. بگذریم از این که چگونه مولفین ایرانی به مناسبت اقتضای زمان و رعایت تمایلات ارباب بی‌مروت دنیا و ترس از مصادر قدرت و طمع به کیسه صاحبان زور و زر حقایق را وارونه جلوه داده و سفاکی‌ها و سنگدلی‌ها و تاخت و تازهای موحش را عنوان مصلحت و سیاست بخشیده و به استدلال «الملک عقیم» یا «ارباب الدول ملهمون» فجایع و رذایل اعمال از کشتارها و کله منار ساختن‌ها و قتل‌ها و غارت‌ها را در زرورق عبارات به صورت «فتوحات یا حسنات اعمال» بر صفحه تاریخ ثبت کرده‌اند و بدبختانه صفحات کتب تاریخ ما پر است از این حق‌کشی‌ها و ظالم‌پروری‌ها.» (رک همان ـ ص ۸)

دکتر نوایی با این اشاره، در واقع به ضرورت چنین کالبدشکافی‌های محققانه‌ای در دل سردرگمی تاریخ اشاره کرده است و کتابی ارزنده را به جامعه محققین مشتاق تاریخ ایران تقدیم داشته است. کتابی که مشحون از ظرایف تاریخی بی‌بدیلی است که واقعیت‌های تازه‌ای را آشکار می‌سازد. توجه به اسناد برای دستیابی به کنه تاریخ و لزوم این پالودن‌های تاریخی، از جمله دغدغه‌های تکان‌دهنده‌ای است که روح نگارنده را درگیر می‌کند، در ابتدای این مقاله به بارقه‌های این دغدغه در کلاف ذهن محققی برجسته در این عرصه اشاره کردیم.

■ نامه‌نگاری‌های صوفی جوان و تفصیلاتش

کتاب مکاتبات تاریخی شاه اسماعیل، در واقع تلاشی است در همین عرصه؛ دکتر نوایی در کسوت مولف این اثر، موفق شده است علاوه بر نقل و بیان مجموعه‌ای از نامه‌ها و اسناد تاریخی، با نگاهی محققانه، لایه‌هایی از تاریخ عصر صفویه را بر خواننده خویش مکشوف دارد. موضوع و مناسبت هر کدام از این نامه‌ها، انگیزه‌ای بوده است برای نویسنده که مجموعه‌ای از دانسته‌های خود را در اختیار خواننده قرار دهد تا بررسی مندرجات آن نامه یا فرمان آسان‌تر صورت پذیرد و همراه شود با حجمی نسبتاً قابل توجه از چشم‌اندازهای تاریخی درخور. از ظرایف کار محققانه دکتر نوایی، در این کتاب این است که او می‌کوشد تصویری از سند را نیز در ذهن مخاطب ترسیم کند، با این ابتکار است که مخاطب انگار خود به جست‌وجوی سند شتافته و آن را از نظر گذرانده است؛ از جمله درباره مشخصات نخستین سند می‌نویسد: «این فرمان بر کاغذ خان بالیغ یکپارچه‌ای است به طول دو متر و به تعلیق اعلی نوشته شده است و من اصل آن را در خاندان جابری به اصفهان دیدم.» (همان ـ ص ۱۴) و یا درباره صورت ظاهری فرمانی از شاه اسماعیل در صفحه ۱۰۶ کتاب، چنین می‌نویسد: «این نامه به خط نستعلیق شیوا، قدری با طلا و قدری با مرکب نوشته شده و سجع مهر صوفی کامل بر این فرمان چنین است: بود مهر علی و آل او چون جان مرا در بر / غلام شاه مردان است اسماعیل بن حیدر»

از سوی دیگر اهمیت هر سند نیز از سوی مولف مشخص و برجسته شده است؛ از جمله در اهمیت نخستین سند چنین می‌خوانیم: «چون از دوران آق‌قویونلو کمتر سندی باقی مانده و فرمان مذکور از لحاظ نمایاندن طرز صدور و نحوه انشاء بسیار جالب بود به ذکر آن مبادرت رفت ولی علت اصلی از انتخاب این سند، اسامی و تعداد مالیات‌ها و عوارضی بود که مردم می‌پرداختند و در این نامه به تفصیل ذکر شده است...» (همان ـ ص ۱۴)

از سوی دیگر مولف توانسته است در چند صفحه و به مناسبت آغاز نامه‌نگاری‌های صوفی جوان، شاه‌اسماعیل، فراز و نشیب زندگی او را ترسیم کند. از سلطان حیدر بگوید و ازدواجش با مارتای رومی که در تاریخ ایران به عنوان عالم شاه یا علم شاه بیگم یا حلیمه بیگی آغا معروف می‌شود، از رفتن به لاهیجان و حمایت‌های کار کیا میرزا علی گیلانی، از خیزش مغرورانه صوفی جوان، جنگ چالدران و شکست شاه نوخاسته و پیامدهای برخاسته از این ناکامی در اندیشه قزلباشان و هواداران طریقتی دیرپا: «پس از شکست قاطع چالدران دیگر قدرت معنوی و اراده نیرومند خود را در غلبه بر دشمنان از دست داد. چه از قراین بر می‌آید که او خود را صاحب رسالتی از جانب حق در ترویج و تثبیت مذهب شیعه اثنی عشری می‌دانست و صاحب دعوتی هم در این زمینه بوده و اطرافیانش درباره وی سخن‌ها می‌گفتند و از طریق پیمودن مراتب صوفی‌گری و تایید من عندالله او را دارای نیرویی خدایی و شکست‌ناپذیر می‌دانستند و فتوحات پی در پی وی و غلبه بر دشمنانی که تعداد سپاهشان چند برابر سپاه اسماعیل بود این اندیشه را تقویت کرده بود تا اینکه واقعه چالدران به این اندیشه‌های دور و دراز خاتمه داد.» (رک همان ـ ص ۳۸)

و به این ترتیب است که مخاطب با چکیده‌ای از دانستنی‌های اساسی درباره حیات اسماعیل جوان که در واقع موضوع اصلی کتاب محسوب می‌شود، روبه‌رو خواهد شد. این دانسته‌ها در فهم و هضم بریده‌های مکاتبات شاه، بی‌تردید موثر خواهد بود.

از نکات قابل توجهی که با خواندن نامه‌ها دستگیر مخاطب می‌شود، علاقه و توجه مخصوص شاه صفوی به استفاده از آیات و احادیث در نامه‌نگاری‌ها است به طوری که در هر چند سطر، به عبارتی عربی برمی‌خوریم که مولف در پاورقی نام سوره و آیه مربوطه را درج کرده است. از دیگرسو شاه برای زینت بخشیدن به نامه‌ها، از اشعار نیز مدد گرفته است. شاید این علاقه بوده است که باعث شده شاه خود به شعر و شاعری روی آورد و با تخلص خطایی، اشعاری از خود به یادگار نهد.

جالب است که شاه آنجا که به اقتضای منصب خود ناچار است از امور دنیوی سخن بگوید، با حالتی از عذاب وجدان، دلایل و ضرورت‌های عمل خود را چنین بر می‌شمارد: «یعلم الله که مقصد اصلی و غرض کلی از ارتکاب امور فانیه دنیوی و تمشیت احکام صوری غیر اشاعت احکام شیعه طاهره و اذاعت آثار فرقه ناجیه که تا غایت انوار و اسرار اصول و فروع آن در حجاب ظلام ظلم مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مخفی و منطوی بود نبوده و نیست والا همت بلند صفوی انتما و نهمت ارجمن مصطفوی اعتلا که ارثا و جبله از تعلق امور دنیه دنیا و جزئیه سلطنت این سرا تنفر و ابا دارد، ارفع و اعلی آن است که به زخارف فانیه خسیسه و حطام ردیه خبیثه التفات نماید.» (رک همان ـ ص ۴۹) با تمسک به همین احساس غرورآمیز مذهبی و فرقه‌ای است که شاه در نامه‌های خود به سلاطین عثمانی به کرات از عظمت و برتری طایفه و طریقت خود سخن می‌گوید: «بر رای عالم‌آرا پوشیده نیست که از قدیم‌الایام الی الان به خاندان ما نسبت ارادت و اعتقاد و سمت محبت و اعتضاد اهالی ممالک خصوصاً اهل دیار روم ثابت و محقق است و همواره از آن جا ارباب طلب و سلوک متوجه این خاندان هدایت‌آشیان و حظایر مقدسه مشایخ جنت‌مکان قدس‌الله تعالی ارواحهم می‌شده‌اند و هر کس به قدر قابلیت فطرت خود به مقصود معنوی و مطلوب اخروی فائز می‌گشته‌اند...» (رک همان ـ ص ۵۵) شاه این نامه را در پاسخ به شکایات شاه عثمانی از خودسری‌های پیروان فرقه صفوی در آناطولی داده است.

■ یکی به نعل و یکی به میخ

در میان انبوهه نامه‌های بازمانده از شاه جوان، تنوع جالب توجهی وجود دارد؛ صوفی جوان با لحنی کوبنده و در عین حال مودبانه و شاهانه با سلاطین عثمانی سخن می‌گوید و با دیگر دشمنانی که حریم حرمت او را پاس نمی‌دارند و برای فرقه ناجیه اعتقادی او و قزلباشان همراه و هم‌رای‌اش، ارزشی قایل نیستند، با لحنی گزنده و تهدیدآمیز روبه‌رو می‌شود؛ نامه‌های شاه اسماعیل به شیبک خان ازبک به این لحاظ، از جذابیت و اهمیت خاصی برخوردار است؛ او برای واهمه ایجاد کردن در ذهن شیبک، از عباراتی مدد می‌گیرد که گویای توسل و اتکای او به نیرویی غیبی و ماورای انسانی است: «یا علی مدد... چون خبر (خودسری‌های ازبکان در خراسان) به ما رسید، به خاطر ما آمد که بخت از او برگشت. با آل علی هر که در افتاد برافتاد. پس بعون‌الله تعالی، به فتح و فیروزی سوار شدیم... ز مشرق تا به مغرب گر امام است / علی و آل او ما تمام است... دست در دامن حیدر زن و اندیشه مکن / هر که با نوح نشیند چه از غم طوفانش» (رک همان ـ ص ۷۲) با این همه جالب است که شیبک تا آن هنگام که صوفی جوان از کاسه سرش قدحی ساخت و می‌نوشید، باور نمی‌کرد شاه نوخاسته در اجرای نیاتش چنان جدی باشد و به دلیل همین عدم باور بود که «در نامه‌های خود رعایت ادب نمی‌کرد و تند می‌نوشت.» (رک همان ـ ص ۷۵) و شاه ایرانی را اسماعیل داروغه، خطاب می‌کرد.

از دیگر مکاتبات جالب توجه شاه اسماعیل، که در همین طیف رنگارنگ می‌گنجد و دارای لحنی صمیمانه و مودت‌آمیز است، نامه‌هایی است که به منظور تحکیم اتحاد میان او و قالضو غوری، آخرین فرد از ممالیک برجی مصر، رد و بدل می‌شده است. این همه تلاش‌های مردی است که در سپیده‌دم قدرت‌مداری سلاله خویش می‌کوشد یکی به نعل و یکی به میخ بکوبد.

■ صوفی بچه

سلطان سلیم، از جمله شاهان سنی رادیکالی است که با به قدرت رسیدن، می‌کوشد شاه اسماعیل و سلسله تنومندش را از برابر خویش بزداید. او در نامه‌هایی که برای طلب همکاری به سران دیگر سرزمین‌ها می‌نویسد و از جمله در نامه‌ای به عبیدخان ازبک، از شاه‌اسماعیل به عنوان «صوفی بچه لئیم ناپاک اثیم ذمیم سفاک» نام می‌برد که «با طایفه گمراه» و «فرقه ضاله سرنگون»، «به ایقاد نار تعدی دود از خانمان‌ها بر آورده و به هر ناحیه که قدم نهاد کره خاک آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا از صف نعال فرمانبری به صدر صفه فرماندهی ترقی یافت...» (رک همان ـ ص ۱۱۸) او با چنین مقدماتی می‌خواهد به نتیجه جالب توجهی برسد که نشانگر هراس او از قدرت‌نمایی روزافزون صوفی کامل است: «هر مومن موحد را بغض فی الله به آن طایفه گم راه امری است مهم و غرضی است ملم.» (رک همان ـ ص ۱۲۰) بعدها همین سلطان سلیم بود که با مرگ آخرین بازماندگان سلطنتش که به ایران پناهنده شده بودند، قدرتی بی‌بدیل پیدا کرد و انگیزه‌ای یافت برای در هم کوبیدن اقتدار شاه اسماعیل؛ او ابتدا در نامه‌هایی شاه اسماعیل را از این دشمنی و نفرت آگاه کرد و سپس جنگی تاریخی و سرنوشت‌ساز، به نام چالدران را کلید زد. البته او پیش از این با نشانه‌هایی، زنگ خطر را به صدا در آورده بود: «سلیم نخست به قلع و قمع شیعیان ترک و مریدان شاه قلی بابا تکلو (به اصطلاح ترکان شیطان قلی) فرمان داد. چهل هزار زن و مرد و برنا و کودک و پیر در این واقعه کشته شدند یا گوش و بینی خود را از دست دادند یا به سیاهچال‌ها افتادند. آن گاه از شیخ‌الاسلام برای جنگ با شاه‌اسماعیل فتوا خواست و شیخ‌الاسلام نیز خون و مال و زن و فرزند شیعیان ایران را حلال شمرد و سلطان خشمگین ترک را که از تجاوز شاه‌اسماعیل به خاک آناطولی خشمگین‌تر شده بود به جنگ با ایرانیان تحریض و ترغیب کرد.» (رک همان ـ ص ۱۳۶) او به پشتوانه همین امور بود که چنان تهوری پیدا کرد که در نامه‌ای نوشت: «به سرپنجه قوت کام کاری دست و بازوی ستم‌کاریت بر کنیم و از سر قدرت سروری سودای صفدری از سر سراسیمه‌ات به در کنیم. مفاسد شر و شورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمان‌ها زده‌ای دود از دودمانت برآریم.» (رک همان ـ ص ۱۴۵) و در نامه‌ای دیگر به شکلی هشدارآمیز، تهدید می‌کند که «... باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن در دوش گرفته مهیا باشید که به موجب انما توعدون لات عسکر ظفر مخصوص کانهم بنیان مرصوص... دمار از روزگارت برآرند و در آن دیار دیار نگذارند...» (رک همان ـ ص ۱۶۰)

■ سیل فتح نامه‌ها

بعد از پیروزی در جنگ چالدران نیز، سلطان سلیم مغرورانه به همه شاهان و فرمانروایان اطراف و اکناف، نامه‌هایی و یا بهتر است گفته شود فتح نامه‌هایی می‌فرستد و ابراز شادمانی و غرور می‌کند. از جمله به شاه رستم، حاکم لرستان، مراد آق قویونلو، اعیان تبریز، سلیمان، پسر و جانشینش، امرای مشرق و قبایل کرد و غیره در این میان یکی از شعرای ایرانی نیز چاپلوسانه سلطان سلیم و پیروزی‌اش را در دو قصیده، یکی به فارسی و دیگری به ترکی، می‌ستاید. این شاعر ایرانی که ابتدا با نام خواجه اصفهانی معرفی می‌شود، کسی نیست جز فضل‌الله بن روزبهان خنجی الاصل الشیرازی الشافعی الصوفی، معروف به خواجه ملا که ادوارد براون، شاید به همین مناسبت، او را «ایرانی دشمن وطن خویش» می‌نامد. او همان کسی است که سال‌ها قبل با دیدن کتابی به نام «نهج‌الحق» که یک شیعی برجسته به نام ابن المطهر حلی آن را نوشته بود، تصمیم گرفت ردیه‌ای بر این کتاب بنگارد و افکار و اعتقادات ضدشیعی خویش را بیشتر بنمایاند. او در مقدمه یکی از کتاب‌های خود، روی کار آمدن شیعیان را چنان تلخ و تکان دهنده معرفی می‌کند که او را وادار به تبعیدی اجباری ساخته است: «... گروهی از بدعت‌گزاران این سرزمین را اشغال کرده‌اند و نظریات رافضی و فرقه‌گرایی را توسعه داده‌اند. این مسئله باعث گردید که من سرزمین پدری خود را ترک گویم و پس از وداع از عزیزان و یاران راه تبعید در پیش گیرم. از این رو شهر خود اصفهان را پشت سر گذاشتم و به کاشان آمدم و در آنجا ساکن شدم... یعنی جایی که نظریات اهل سنه و جماعه گسترده و از فرقه‌گرایی و الحاد خبری نیست.» (رک شوشتری ـ احقاق ـ جلد ۱ ـ ص ۲۵ و ۲۶ / نقل از میشل مزاوی ـ پیدایش دولت صفوی ـ ص ۸۱)

جالب است که با غمگینی ناگهانی شاه‌اسماعیل در اثر شکست و با این که سلطان سلیم همواره با لحنی گزنده و بی‌ادبانه، صوفی را مورد خطاب قرار می‌داد؛ او در نامه‌ای که بعد از این شکست تاریخی به سلیم نگاشته است، رعایت ادب و احترام را فراموش نکرده و در شش سطر به نعت سلطان پرداخته است. از سوی دیگر سلطان سلیم با باد غروری در گلو، نامه‌ای هم به قالضوی مصری می‌نویسد تا با بیان پیروزی خود، او را از اتحاد با صفویه‌ای که هنوز هم خطرناک می‌نمایاند، بازدارد. و حتی در همین نامه از تصمیمی دوباره برای عزیمت به ایران سخن می‌گوید. قالضو نیز در پاسخی ظریف، سلطان سلیم را از خطر چنین تصمیمی آگاه می‌کند و تمایلات پنهان خود را به خاندان صفویه و اعتقادات شیعی آنها، شکلی ظریف آشکار می‌سازد: «در این نامه دقایق دیپلوماتیک رعایت شده و قالضو در زیر پرده کلمات نرم و دوستانه و مصلحت‌اندیشانه تصمیم خود را در جلوگیری از انهدام قطعی دولت قزلباش اعلام داشته و تلویحاً به سلطان ترک گوشزد کرده است که اگر او به جنگ با شاه‌اسماعیل عازم شود، وی با سپاه به شام خواهد آمد و معنای سیاسی این مطلب این است که وی به متصرفات سلطان ترک حمله می‌کند و خط مراجعت او را قطع می‌کند.» (رک همان – ص ۲۶۰)

شاید به عنوان حسن ختام فقط باید باز بر اهمیت و ارزش چنین کتاب‌هایی صحه نهاد و اذعان داشت که در مجموع این کتاب با سندیت قاطعی که دارد، پژوهنده تاریخ را با پیچیدگی‌های روابط سیاسی در گذشته‌ای نه چندان دور، آشنا می‌سازد.

نکته

از نکات قابل توجهی که با خواندن نامه‌ها دستگیر مخاطب می‌شود، علاقه و توجه مخصوص شاه صفوی به استفاده از آیات و احادیث در نامه‌نگاری‌ها است به طوری که در هر چند سطر، به عبارتی عربی برمی‌خوریم که مولف در پاورقی نام سوره و آیه مربوطه را درج کرده است. از دیگرسو شاه برای زینت بخشیدن به نامه‌ها، از اشعار نیز مدد گرفته است. شاید این علاقه بوده است که باعث شده شاه خود به شعر و شاعری روی آورد و با تخلص خطایی، اشعاری از خود به یادگار نهد.

چهره‌های تاریخ

آناتول فرانس

گردآوری و ترجمه: فرهاد کاوه

■ ۱۸۴۴

«آناتول فرانس» نویسنده و منتقد بزرگ فرانسوی است که از جمله ادیبان برجسته و تاثیرگذار اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ فرانسه به شمار می‌رود. او در سال ۱۹۲۱ جایزه نوبل ادبی را از آن خود کرد. او از همان ابتدا روحیه‌ای ضد مذهب داشت که در همان آثار اولیه‌اش عیان است. به تدریج «فرانس» به ضدیت با نمادهای بورژوازی پرداخت که در نهایت به حمایت او از حزب کمونیست فرانسه منجر شد. آثار و نوشته‌های او در سال ۱۹۲۱ در زمره کتب ممنوع‌الانتشار کلیسای کاتولیک ایتالیا قرار گرفت.

«آناتول فرانس» با نام واقعی «ژاک آناتول فرانسوا تیبالت» در آوریل سال ۱۸۴۴ در پاریس دیده به جهان گشود. پدرش صاحب یک کتابفروشی بزرگ به نام «کتابخانه فرانسه» بود و الهام‌بخش این نویسنده بزرگ در برگزیدن نام مستعار ادبی خود شد. «فرانس» از همان اوان کودکی، کتابخوان و اهل مطالعه بود با این حال در مدرسه دانش‌آموزی متوسط بود. او در خلال دوره دبیرستان عقایدی ضدمبلغان دینی پیدا کرد که تا آخر عمر همراه او بود و حتی به مخالفت شدید او با کلیسا و تئوری‌های مذهبی منجر شد. سال‌های جوانی «فرانس» همان‌طور که در «کتاب دوست من» می‌نویسد درخوشی گذشت، با اینکه او در امتحان دوم دبیرستان چندین بار مردود شده بود و عاقبت در

۲۰ سالگی آن را پشت سر گذاشت. او سپس مدتی را به عنوان دستیار پدرش در کتابخانه فعالیت کرد و اندک زمانی را نیز نزد یک کتابفروشی انتشاراتی مشغول به کار شد. با از کارافتادگی پدر، «فرانس» به مشاغل گوناگونی پرداخت و مدتی را نیز به تصحیح کتب گذراند. او در این هنگام به عضویت گروه شاعران پارناسی درآمد و در جوامع ادبی صاحب شهرت شد. در سال ۱۸۷۵ روزنامه‌ای فرانسوی از «فرانس» برای نوشتن نقدهایی بر آثار نویسندگان معاصر دعوت به عمل آورد و او یک سال بعد این پیشنهاد را پذیرفت و ستون نقد ادبی خود را هفته‌ای یک‌بار منتشر کرد و تا ۳ سال نوشتن این ستون را ادامه داد که بعدها مجموعه ۴ جلدی آن گردآوری و منتشر شد.

در سال ۱۹۷۶، «فرانس» به کمک یکی از شاعران برجسته گروه به نام «لوکنت دولیزل» توانست در کتابخانه مجلس فرانسه صاحب شغلی شود که ۱۴ سال به آن مشغول بود. او به اصرار دوست شاعر خود، اولین مجموعه شعرش را در سال ۱۸۷۹ به چاپ رسانید.

«فرانس» در مقام یک رمان‌نویس، کار خود را با نگاشتن «جنایت‌های سیلوستر فوبارد» به سال ۱۸۸۱ آغاز کرد. در اولین گام «فرانس» طعم موفقیت را چشید چرا که نثر غنی و ساختار قوی داستان، بسیاری را به تحسین واداشت و جایزه آکادمی ادبیات فرانسه را برای او به ارمغان آورد. او در خلال سال‌های ۱۸۹۷ تا

۱۹۰۱ چهار جلد رمان تحت عنوان «تاریخ معاصر» به رشته تحریر درآورد. «فرانس» در سال ۱۸۹۰ از شغل خود استعفا داد و در سال ۱۸۹۶ به ریاست آکادمی ادبی فرانسه انتخاب شد. سال‌های آخر عمر «فرانس» بیشتر در سایه مشکلات شخصی‌اش گذشت. همسر دومش در سال ۱۹۱۰ از دنیا رفت و ۷ سال بعد دخترش «سوزان» جان خود را از دست داد و در سال ۱۹۱۱ معشوقه آمریکایی‌اش خودکشی کرد. او که در این سال‌ها زنان را مایه رنج خود می‌دید در یکی از آثار خود می‌نویسد: «داروهای زیادی برای به حرف آوردن زنان وجود دارد اما هیچ دوایی آنها را ساکت نخواهد کرد.»

در میان آثار برگزیده «فرانس» می‌توان به «جزیره پنگوئن‌ها» اشاره کرد. همچنین «زندگی ژاندارک»، «شورش فرشتگان» و «خدایان تشنه‌اند» نیز از آن جمله‌اند.

«آناتول فرانس» در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۴ دیده از جهان فروبست. مراسم تدفین او مملو از شخصیت‌های برجسته حکومتی بود. نکته جالب اینکه سخنرانی مراسم به شاعر برجسته «پل والری» محول شد و او به جای تعاریف معمول در چنین مراسمی به شدت به آثار و عقاید «فرانس» حمله کرد.